

نویسنده: دانی سچورسن (Danny Sjursen).

منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز دیسپیچ « 2017-02-21 ».

برگردان: پوهندوی دوکتور سید حسام «مل».

سوءاستفاده از قدرت نظامی امریکا و هرج و مرج در شرق میانه

*the misuse of American military power and the middle east
in chaos*

دولت ایالات متحده امریکا همین اکنون جنگ را بدون موفقیت در شرق میانه از دست داده است؛ و به باور من عامل عمده عدم موفقیت امریکا در جنگ ایجاد رخنه و شکاف در میان سربازان و نیروهای نظامی مصروف در جنگ عراق و افغانستان بوده میتواند، که دلیل بوجود آمدن همچو رخنه برای من تا هنوز کاملاً روشن نیست و از جانب دیگر متأسفانه که واشنگتن نیز در این مورد چیزی نمیداند و یا تا هنوز این معضله برای واشنگتن روشن نشده است پیروزی دولت امپریالیستی نوین جورج دبلیو بوش نیز شکست خورد - تغییر جهت آرام گونه و بی سروصدای بارک «اوباما» معطوف به حملات هوا پیمایهای بدون سرنشین، نیروهای بویژه و اقدامات و عملیات های اجرایی مخفی به نوبه خود مد و جزر را روشن ساخت؛ تاجا یک همه هیاهوی مباحثات آمیز تهدیدات لجام گسیخته ای دونالد ترومپ این اطمینان را پیش کشید و یا بار آورد که دونالد ترومپ ناگزیراً باید در همچو حالات و اوضاع به تغییر وضعیت قابل ملاحظه دست زند و یا به عباره دیگر او یعنی دونالد ترومپ باید چه در بدترین و چه در بهترین حالات حرکت سوزن برهنه را بصورت اشکار نشان دهد - اما چرا باید در این مسیر پیش رفت؟



درتوسل به این نقطه کم و بیش و یا حد اقل معقول و منطقی به نظر می آید تا به عقب
نگریست و مجدداً پرسید که چرا؟

البته که توضیحات در پاسخ به این پرسش فراوانند که یکی از آنها اینک شاید که برای امریکایی ها به ساده گی هیچگاه به اندازه کافی دشوار نبود تا که در این مسیر حرکت نه افتند چونکه آنها تا هنوز ضرورت و نیاز به معامله را رد نمیکنند و در این مورد نیاز به توجه خاصی دارند یعنی که به نظر آنها ممکن که نیروها و سربازان درگیر در جنگ از نظر تعداد کاملاً کافی و بسنده نباشد (رجوع به پیش نویس) یعنی که آن همه به صدها هزار نفر، بمب ها و موشک ها کم و کاست و نا چیز بوده یعنی که توقع آنها به تعداد بیشتر و بیشتر نیروهای جنگی و مهمات و تجهیزات حتی تا سرحد سلاح ها هستوی بود. هدایت و رهبری از جلو؛ راهنمای و رهبری از عقب - موج خروشان دوباره .. ادامه درج و ثبت در لیست نیازمند یها ... و به همین سان و به همین سان

اما در حال حاضر با وجود همه ای از آن دشواریها از جمله بحث سخت و دشوار اخیر دونالد ترومپ نشان دهنده مجموعه ای از آهنگ های آشنا و شناخته شده ای است ولی عمق پرابلمها نسبت به یکدیگر بمراتب عمیقتر و اساسی تر میباشد .

در اینجا موضوع ملت ما مطرح نظر است که «15» سال بعد از وقوع رخداد (9/11) باز هم نیروهای نظامی ما در سراسر شرق میانه بزرگ در شش کشور درگیر زدو خورد اند یعنی آنچنان درگیری که نقطه پایان آن هرگز بچشم نمی خورد - شاید که این خود مطالعه یک حقیقت مهم از گذشته ای ما یکجا با بیهودگی غم انگیز روشن و آشکار پروژه ای در حال انجام در امریکا بنحو از آنجا بمنظور نابودی تروریسم در جهان اسلام باشد .

نسخه پیروزمندانه استاندارد در صد سال گذشته ای از تاریخ ما ممکن است چیزی همسان و شبیه به این باشد که ایالات متحده امریکا در طول قرن بیستم به بارها بارها مداخله محضاً در وقت و زمان بقدر کافی برای نجات دنیای کهن ضعیف از نظا میگری فاشیسم و پس از آن در دوران جنگ سرد از کمونیزم دست بمبارزه زده است و آنها در واقع بمنظور نگاه داشتن و یا رهایی بخشیدن روزی در سه جنگ جهانی و فراهم آوری خوشی و مسرت دایمی بعد از تکوین یک ابر قدرت جهانی که بتواند هرگونه تهدیدات ناگهانی را مهار نموده و زمینه زندگی با مسرت را نصیب همگان سازد .

چنین اذعان میشود که «اسلام فاشیست» از هیچ جا و یا از هیچ مکانی با یورش دزدانه ای خود همچو شبیهه یورش بر پریل ها رپورد (Pearl Harbor) که توسط نیروهای نظامی امریکا صورت گرفته بود امریکا را که خود از شکست خود قانع است خرد نمیکرد اکنون مردم بصورت دستجمعی می پرسند چرا مردم از ما متنفر اند؟ البته که وقت کافی در دست نیست تا بجواب این پرسش به تفصیل پرداخته شود ولی آنچه که قابل تذکر است اینست که دولت به سادگی و بشکل عادی مصروف کار و فعالیت های روزمره خود میباشند و آنها بخاطر ما به ضد دشمنان جدید (فرون وسطی) ما در

حومه وچمن خود ما جنگ میکند جنگ کاملاً دشوار و طاقت فرسا از مدت های طولانی به اینطرف و آنچه را که رهبران ما انتخاب میکنند خود میدانند و رویهمرفته از این چه بهتر که دولت به مقابل دشمنان ما بعوض اینکه در بروکلین (Brooklyn= حومه قدیمی پرنفوس در شهر نیویارک) بجنگند بهتر است که در بغداد بجنگند .

بهر صورت اگر این روایت و یاداستان بنیادی و اساسی و عاری از نقص و عیب اما کمی کوتاه از توهم؟ پس محاسبات بدیل آن منتهی به نتایج کاملاً متفاوت و به احتمال زیاد به آگاهی از سیاست محتاطانه در شرق میانه خواهد بود.

بباید که تنها به ارتباط درگیری در جنگ و خشونت توسط ایالات متحده امریکا در منطقه بر دو سال عمده و کلیدی از عملکردهای جنگجویانه و خشونت بار امریکا مجدداً بیا ندمیشیم و یا مرور نمایم: بلی رهبری ایالات متحده امریکا طی سال (1979) و سال (2003) از آن همه اشتباهات و خطاها و از آن لحظات اساسی و محوری بدست داشته خود بر اساس برخی از نسخه های منحرفانه و از پیامدهای فاجعه بار بدست آمده و از آن مداخلات غیر قانونی و غیر مشروع خود آنچه را که به نمایش و ودیعه گذاشتند درس عبرت نگرفتند بهر صورت اگر اراده قوی وجود داشته باشد شده میتواند که داستان و روایت آن لحظات که در یک حوزه آشفته و بهم خورده بوقوع پیوسته بود با یک رویکرد منصفانه و با یک برخورد از پالیسی های سیاسی متواضع و معتدل آشفته گیها را دیگر مجدداً بوجود نیاورد اما مشکل در اینجا اینست که همچو افکار در دیگران بجز از امریکایی ها وجود دارد یا به عباره دیگر چنین به نظر می رسد که به چیزی ذاتاً غیر امریکایی در مورد بسا موارد این چنین افکار گرم کننده وجود دارد .

مرور بر وقایع سال «1979»: در نیمه ویا در وسط جنگ سرد؛ شرق میانه

به حیث یک موضوع فرعی باقی ماند، سال (1979) بهر صورت اساساً باوقوع حوادث چندی و با تغییرات قابل ملاحظه سپری شد؛ **نخست:** افزایش و خیزش تظاهرات علیه دولت مستبد و وحشیانه ای پولیسی شاه ایران تحت حمایت ایالات متحده امریکا منجر به فروپاشی رژیم و به بازگشت ایت الله روح الله «خمینی» و اعلام جمهوری اسلامی توسط او در ایران شد. سپس دانشجویان ایرانی با هجوم آوردن بر سفارت ایالات متحده امریکا در تهران منتج به گروگان گیری (52) تن از منسوبین آن سفارت برای مدت (400) روز گردید - یعنی که گروگانان برای (400) روز در تهران گروگان بودند از سوی دیگر البته ممکن است بخاطر چندین تن از امریکایی های کهن سال کودتای که توسط سازمان سیاه (سی آی ای) امریکا در سال (1953) براه افتاد باقی مانده باشد کودتای که بموجب آن نخست وزیر منتخب ایران سرنگون شد؛ و آنهم بخاطر حفظ و دسترسی به منابع نفتی غرب در این کشور را تا آنجا که هر دو کشور در این مسیر آغاز به خصومت ها و اختلافات نمودند (چنانچه تا حال ایرانی ها آن روزهای مملو از خصومت ها

وبد بینی ها را فراموش نکرده اند) شوک و نارضایتی مبنی به طولانی شدن در قید ماندن گروگان ها بدون شک تحمل و شکیبایی جیمی کا رتر را از بین برد و او ناگزیراً متوسل به اقدامات بخاطر جلوگیری از پیامدهای بد وبد تر شد.... این آنوقتی است که نیروهای نظامی و سربازان اتحاد جماهیر شوروی بخاطر تقویت و حمایت از رژیم کمونیستی در کابل بر افغانستان هجوم آوردند .

داستان ورو یا ت معمولی این رخداد های جنجال آفرین این چنین بود: آخوندها و ملا های حاکم و متعصب و غیر منطقی و عقب مانده ایران با نفرت غیر قابل توضیح به راه و رسم زندگی مردم امریکا می نگریستند و با داشتن نفرت و انزجار از امریکا به تبلیغات سوء و توهین آمیز پرداختند هما نظوری که در پیش نمایش ویا قبل از وقوع رخداد (9/11) از سوی ملاها و اخوند های ایران شعار های از قبیل امریکا شیطان بزرگ است و پخش و شنیده میشود که دامنه این شعار ها با گذشت هر روز گسترده تر و با سردرگمی واقعی بسرعت مطرح میشد تا جاییکه در این مورد قاطبه مردم امریکا می پرسیدند که آنها چرا از ما متنفر اند؟ بحران گروگان گیری صلح جهانی را زیر سوال برد و یا به چالش کشانید بادر نظر داشت همچو حالات جیمی کارتر بمنظور پیشگیری از وقوع حوادث ناگوار قابل پیش بینی از روی مجبوری دست به اقدامات چندی زد - چونکه تهاجم شوروی به افغانستان از نظر و دیدگاه او نشان فتح اشکار و زمینه امکانات مساعدی را بر ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی فراهم آورده تا آنجا که حتی این نیروهای نظامی شوروی از طریق ایران ممکن به خلیج فارس برسند و بر مسیر و معبر نقل و انتقال نفت مسلط گردند و بدینوسیله اتحاد جماهیر شوروی به آن آرزوی دیرینه ای خود که از سالهای پیش در انتظار سلطه جوی بر تمام جهان بود دست خواهد یافت و حالات بجای کشانیده خواهد شد که منتج به جنگ جهانی سوم خواهد شد .

باگرم نگاه داشتن تنور همچو تبلیغات و اطلاع رسانی غلط و نادرست و تکرار و مکرر از چنین داستان ها مقامات ذیصلاح و اشنگتن اقدام به انتخاب یک گزینه ای وحشتناکی در شرق میانه نمود - که تفصیل آن ذیلاً پیشکش میگردد ولی قبل از همه اجازه دهید که داستان را نخست از ایران آغاز نمایم :

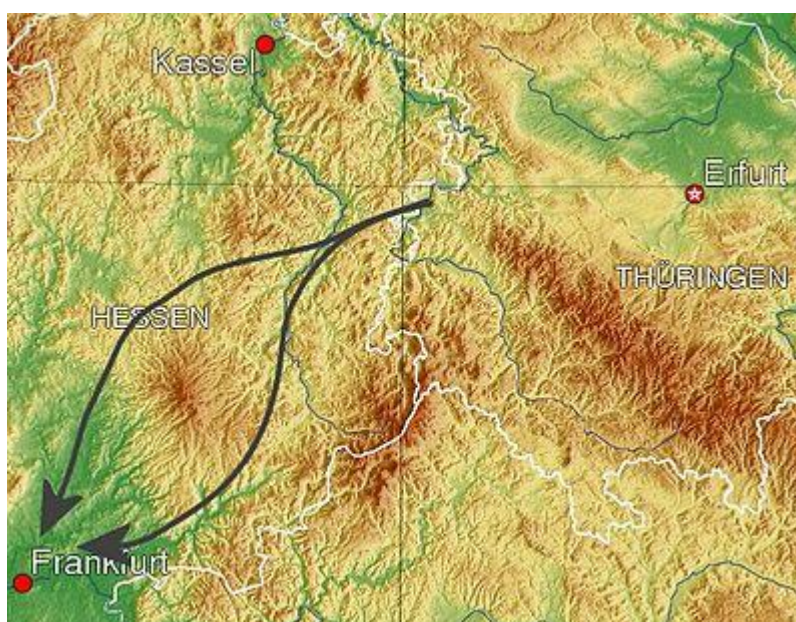
آنها انقلاب ملی گرایانه و متعاقب از آن جنگ داخلی در اسلام را بمنظور تخت و تازبر ایالات متحده امریکا با در نظر داشت نارضایتی قبلی اصیل ایرانی مبنی بر سلسله حمایت ایالات متحده امریکا از رژیم پولیسی وحشیانه ای شاه ویا کمترین قدردانی ویا کم توجهی به محرکات پیچیده داخلی این کشور - آنها به راحتی به روی کار آوردن یک روایت ساده لوحانه که بتاسی از آن مردم را به یک تهدید موجود در کشور روبرو ساختند کار طراحان بود که البته با گذشت چهار دهه اکنون نظر ها کم و بیش تغییر کرده است . معهذا اکنون چنین فکر میشود که ممکن چند امریکایی با چشمان باز موقیعت افغانستان را بروی نقشه جهان در خواهند یافت و خواهند پذیرفت که این کشور در واقع از نقطه

نظر منافع استراتژیک کشور مهم وحیاتی میباشند و البته که با باز کردن وملاحظه ارشیف خود به روشنی کا مل این حقیقت را درک خواهند کرد که اتحاد جماهیر شوروی آنطوریکه ما تصور میکردیم و یا آنطوریکه سیاستمداران امریکایی نشخوار میکردند امپراتور در سراسر جهان نبود و یا میل امپراتوری بر جهان رانداشت بخصوص در سال (1979) با تجا وزی که بر افغانستان نمود ؟ قابل تذکر است که رهبران اتحاد جماهیر شوروی به ارتباط مسایل پیچیده افغانستان بین خود به چند دستگی تقسیم شدند و با تجاوز شان در کابل نسبت به روحیه تهاجمی - روحیه ای دفاعی را برگزیدند ؛ تمایل ویا حتی توان عزیمت رادر خود نمی دیدند که به سمت خلیج فارس در بهترین حالت در دست داشته بحرکت بیافتند بلکه همچو تبلیغات از قبیل مسلط شدن شوروی ها بر خلیج فارس و جز یک مفهوم خیالی وپوچ امریکایی ها بود که بدین وسیله اذهان عامه را مغشوش می ساختند در حالی که شوروی ها هرگز به آن اندیشه نبودند که خود را به خلیج فارس برسانند.

بهر صورت انقلاب ایران و تهاجم شوروی به افغانستان آنچنانیکه به این دور خداد وحدت اورگانیک میدادند بیش از یک داستان وحشتناک خود ساخته ای نظا میان جنگ طلب و سیاستمداران نظامی پنتاگون چیزی دیگری نمیتوان بود که به آن نام میگذاشتند این داستان سازی محضاً بهانه ای برای ادامه سیاست تهاجمی حلقات جنگ طلب ایالات متحده امریکا در شرق میانه بود- امروز بخاطر آورد که ریس جمهور جیمی کارتر به حیث سالار کبوتر ها صلح {A dove-in- chief} = کسیکه طرفدار سیاست های صلح آمیز یا آشتی جویانه باشد در سال «1980» به ادرس اتحادیه از دولت خود یک دکترین جدید کاملاً جنگ طلبانه را که بنام او شاید در خاطره ها باقی خواهد ماند اعلام کرد و بعداً اینچنین افزود: هرگونه تهدید و شانتاژ به تا مین ویا تدارکات نفت خلیج فارس در واقع تهدید مستقیم بر این کشور و به نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا میباشند و بادر نظر داشت همین دکترین اگر ضرورت آن دیده شود ایالات متحده امریکا بخاطر حفظ منافع خود در منطقه بطور یکجانبه مداخله خواهد کرد.

امروز آن نتایج دردناک آشنا به نظر می آید: چونکه سیاستمداران واشنگتن بلا فاصله راه حل هر پرابلم موجود ویا پرابلمهای از نو خلق شده رادر شرق میانه برخورد و مداخله نظامی میدادند مثلاً دولت ریس جمهور رونالد ریگان طی مدت تقریباً یک سال از حمله و تهاجم بی رحمانه ای حاکم مستبد عراق صدام حسین به ایران حمایت نمود و ظلم و ستمی که آن مستبد به مردم خود روا میداشت و آنها را با استعمال گاز مسموم و محکوم بمرگ مینمود عمل او را نادیده گرفت و در مورد او هیچ واکنشی از خود نشان نداد. ویا اینکه بزودی بعد از سال (1983) ارتش و سیاستمداران نظامی ایالات متحده امریکا مرکز فرماندهی با قبولی مسولیت ها بویژه ای برای شرق میانه بزرگ تحت نام (دفتر مرکزی تمپا فلوریدا

«Tamapa Florida» (ایجاد نمودند که برنامه های اولیه جنگی این فرماندهی بگونه ای افراطی خارج از تماس با برنامه ریزان ویا طراحان واقعی امریکا بی تدوین ویا نشان داده شد یعنی رو براه کردن ویا تهیه ای نقشه عملیات های نظامی بمنظور شکست ارتش شوروی که اگر در صورتی ارتش سرخ شوروی داخل قلمرو ایران شوند واز آنجا به سمت خلیج فارس در حرکت افتند - طراحان نظامی ایالات متحده امریکا را چنین تصور بود که عبور نیروهای جنگی امریکا به ایران ویا داخل شدن آنها به ایران ممکن در داخل عراق درگیر در یک جنگ بزرگی خواهند شد تا آنکه خاموشانه درمقابل نیروی عظیم منهدم کننده زرهی شوروی (فقط همسان آن یکی که همیشه انتظار برده میشد که یکی ازپی دیگر از طریق معبرویا شکاف فولدا در اروپا که ذیلاً در نقشه نشان داده شده است داخل شوند) مواجهه گردند- انتظار آن چنان حمله ای که هرگز اتفاق نه افتاد.



شکاف فولدا (ساحه بین مرز Hess-Thuringian و Frankfurt am Mein)

و یا اینکه اگر اتفاقاً چنین هم میشد آیا ایرانیان به نسبت داشتن اختارات شد ید خود به نظامیان ابر قدرت اجازه میدادند؟ که داخل قلمرو آنها شود ویا خود را به آنجا به جنگ علیه شوروی ها برسانند که البته هرگز نه واین نوع طرح های اولیه این مرکز فرماندهی ایالات متحده امریکا جز ساده لوحی وجز نشانه ای از غرور بی جا واستکبار چیزی دیگری نمیتواند باشد.

و یا از آنجا به فاصله چند قدمی کوتاه پایگاه دایمی «دفاعی» نا وگان نیروهای دریایی ایالات متحده امریکا در بحرین ویا بعداً مستقر بودن نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در نزدیکی شهرهای مقدس مکه معظمه ومدینه منوره بخاطر حفاظت از عربستان سعودی از حمله عراق به آن کشور را میتوان یادآوری کرد که بادر نظر داشت آن توسط اکثر مردم چنین پرسشی به میان می آید که چگونه ویا چرا نیروهای نظامی

امریکا بی در قلب شرق میانه و در خیابان های عربی با داشتن روایات اسلامی از جنگ های صلیبی «امپریالیزم» پرسه میزنند .

تحت شرایط مطلوب حد اقل و یا بدتر نشده ؛ سازمان سیاه (سی آی ای) آمریکا در همان سال گروه های شورشی اسلام گرایان افراطی افغان را تحت حمایت کمک های مالی و نظامی خود قرارداد که اکثریت این گروه های شورشی از قماش اسلامگرایان افراطی بودند و پیوسته در صد د آن بودند که با اشتیاق تمام افغانستان را برای اتحاد جماهیر شوروی به (ویتنام) مبدل سازند. ولی در این راستا هیچکس در واشنگتن ناراحت نبود تا بپرسد که آیا چنین سازو برگ چریکی مطابق اصول ادعای پذیرفته شده ای به اصطلاح حقوق بشر و و یا آنچه که این شورشیان انجام میدهند مطابقت دارد و یا نه؟ و آیا این شورشیان با همچو عملکردهای ناجایز خود به اهداف و مقاصد خود نایل خواهند شد؟ اما چیزی قابل تذکر اینست که این شورشیان لجام گسیخته در کنار خود شمار زیادی از جنگجویان و حامیان هم نظر عربی خود داشتند و از جمله ثروتمندترین تبعه عربستان سعودی **اسامه بن لادن** در کنار شورشیان افغان علیه دولت افغانستان با تعداد از عرب های معیّتی خود صف آرایی کرد و در نهایت امر این شورشیان مسلح افراطی افغانی و رشکست شدند و زمینه ای برای شکل گیری و عروج طالبان مساعد گردید که بعداً تعدادی از این شورشیان افراطی سازمان تحت نام القاعده را بوجود آوردند و بقیه از این گروه های چریکی چنین می گفتند و یا اکنون اظهار نظر میکنند: این تاریخ است که



چالمرس جانسون (Chalmers Johnson)

که نقش آفرینی میکنند و آنها از آقای **چالمرس جانسون** تشکر بجای می آورند که او در دوران زمان مداری خود بحیث مسول سازمان سیاه (سی آی ای) تمام تجارب و مهارت های خود را به نفع ما بکار انداخت تا اینکه ما امروز به عنوان نیروی مقاومت شناخته میشویم و در تاریخ معاصر جای پا پیدا کردیم ؛ معهذا باید اذعان کرد که این خود یک نقطه ای عطف مهم و درخور ستایش برای ارتش ایالات متحده امریکا بوده میتواند چونکه قبل

از سال «1979» تعداد کمی از نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در این منطقه کنونی پر آشوب خدمت و یا اجرای وظیفه نموده بودند یعنی که نیروهای نظامی آمریکا در این منطقه تحت برنامه های بویژه در اوقات معین و از قبل پلان شده حمله و تها و ز نموده و بالای مردمان و اهالی بی دفاع بمب گذاری نموده و توسط هواپیماهای بدون سرنشین خود به کشتار مردم بی گناه چه در ایران ، لبنان ، لیبیا ، عربستان سعودی ، کویت ، عراق ، سومالیا ، افغانستان ، پاکستان ، یمن ، باردوم در عراق ، مجدداً در سومالیا بارسانی در لیبیا و بار بار مکرراً در عراق و اکنون در سوریه به دهشت افگنی و قتل و قتل مردم بی گناه پرداخته و تا هنوز که هنوز است در بسا جاها مصروف همچو فعالیتها و عملیات ها دهشت افکن میباشند. نباید فراموش کرد و آن اینکه قبل از سال «1979» اگر یک و یا چند تن از سربازان امریکایی در کشورهای که از آنها در بالا نام بردیم در هنگام جنگ در میگذشتند - امریکایی های انتقامجو در عوض آنها چندین تن از مردمان بی گناه آن مناطق را به ضرب گلوله از پا در می آوردند.

سال «2003» و بعد از آن توهمات و واقعیت ها : چه کسی میتواندست و یا چه

کسی را سراغ دارید تا که او نه پذیرد که حمله بر عراق در سال (2003) یک نقطه عطف مهم در تاریخ هردو در شرق میانه بزرگ و در تاریخ از ما « امریکا» مهم نباشد و یا آنرا مهم نه شمارند تا جایکه ستیزه گری و جدال میراث خود را باقی میگذارد در حالیکه روایات و اساطیر ستا ندارد شده مبین این حقیقت است که بعد از متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی در سال (1991) تنها یک ابر قدرت در جهان بر اریکه قدرت تکیه زد چنان ابر قدرتی که ارتش شکست ناپذیرش در جنگ اول خلیج فارس از عراق صدام حسین به سرعت هرچه تمام معروض به شکست گردید و دیری نه گذشته بود که این ابر قدرت با براه اندازی یک کمپاین گسترده راه خود را بسوی افغانستان باز کرد و بالای آن کشور تها و ز نمود ، **اسامه بن لادن** فرار کرد شبکه القاعده او از هم پاشید و دولت امارت طالبان معروض به انقراض شد.

بطور طبیعی تهدید ترور اسلامی هرگز به هندوکش محدود باقی نماند چونکه واشنگتن اکنون به نبرد علیه تروریزم جهانی کمر راست نموده است و از سوی دیگر مسلماً فتح عراق به نوبه خود آنچه که از قبل دقیقاً برنامه ریزی شده بود طبق مراد بدست نیامد و عرب ها به پذیرش نوع و ستایل دموکراسی امریکایی از خود تمایل نشان ندادند با وجودیکه امریکایی ها بر انطباق دموکراسی خویش متعهد شده بودند ، بخاطر آن خون ریختند و آنها یعنی امریکایی ها بخاطر تحقق آن هدف و ارمان خویش در موقف خود بدون آنکه یک لحظه از مبارزه علیه تروریزم صرف نظر نمایند باقی بمانند تا جایکه حتی دور از امکان هم نبود که برای امریکاییها بی ابرویی و مرگ و بی عزتی را با رنیورداما خوشبختانه که رییس جمهور جورج دبلیو بوش با تقرر فرمانده جدید جنرال

دیوی پتریوس کسیکه با تلاش های پیهم و روبه افزایش خود توانست موفقیت را از آن خود کند یا حد اقل ثبات را از کام واز مرز شکست فاحش در جنگ عراق بوجود آورد- اما چند سال بعد از آن بی جرأتی و جبونی بارک «اوباما» مبنی بر خروج قبل از موعد معینه نیروهای نظامی امریکا از عراق عمل و تصمیمگیری ضعیفی بود که بطور مستقیم زمینه را برای ظهور و شکل گیری داعش مساعد ساخت و منجر به آن شد که در منطقه کابوسی جا بجا گردد ، لذا از میان برداشتن این کابوس از منطقه کنونی پر آشوب تنها به تصمیمگری قاطعانه ای جا نشین آقای بارک «اوباما» تعلق میگیرد که او چگونه خواهد توانست این خطای فاحش بارک «اوباما» را جبران نماید و منطقه را از لوٹ این کابوس منزه سازد.

همچونیک داستان بطور کامل جذاب و متقاعد کننده به نوبه خود با این گمراهی حتی ممکن است بهر صورت قابل تصور باشد - و اشنگتن با آموزه های نا درست و نتایج خطرناک بدست آمده خود حداقل از جنگ اول خلیج باید از اعتبار جورج دبلیو بوش از اینکه او توانست یک ایتلاف بزرگ چند ملیتی را بسوی خود بخاطر تجاوز واقعی بر عراق کشانید محاسبه درست صورت گیرد حالانکه بجای ترغیب کردن بوش به حیث ستراتیژیست (Elder's Limited = کسی بود که در استرالیا به جمع آوری خوراکی و مواد غذایی می پرداخت و اکنون بنام او یک نهاد بنام تجارت محصولات زراعتی مصروف دادوستد است) نو محافظه کاران ایالات متحده امریکا بصورت فزاینده از او خواستند تا بدانند که چرا او از گرفتن ودوام اشغال پایتخت عراق یعنی بغداد کوتاهی کرد (اما با در نظر داشت آنچه که جورج دبلیو بوش در این مورد دست به همچو عمل زد از او باید در مقایسه با دیگران تشکر بعمل آید بهر صورت جمهوریخواهان و دموکرات های امریکایی هر دو عاشق و شیفته ای نیروهای نظامی خود هستند و در عین زمان آنها به این باور اند که اگر از جهان یک روزی هم باقی نماند هر مشکلی را که اگر در منطقه وجود داشته باشد و یا اگر مشکلی پیش آید آن مشکل را میتوان با برخورد نیروهای نظامی خود حل و فصل نمود یعنی راه بیرون رفت از مشکل را راه نظامی میدانند.

این خود یک سوی تفاهم عجیب و غریب را از آنچه که اتفاق افتاده است ثابت میسازد و آن اینکه جنگ اول خلیج فارس یک ناهنجار و سقم وبی قاعده گی بود که نتیجه گیری پیروزمندانه در مورد آن توام با پایه های تزلزل آمیز بوده میتواند و آن اینکه اگر دشمن به مقابل نظامیان ایالات متحده امریکا در عراق جنگیدند این خود ابتکار عمل نیروهای نظامی امریکا بود که نیروها صدام حسین را واداشت که در سال (1991) در بیابان های سوزان عراق با تجهیزات نظامی قدیمی ساخته شده اتحاد جماهیر شوروی علیه نیروهای متجاوز امریکا برزمیدند که آیا امریکایی ها میتوانند تصوری آن را داشته باشند که

در این جنگ موفقیت بدست آورند ولی آنچه که امریکایی ها در مورد جنگ با عراق نتیجه گیری مینمایند چنین است که آنها معتقد اند که نظاً میان ما بدون وقفه به جنگ ورزم ادامه دادند.

امریکایی های مغرور با همان گمان و استکبار مشا به نارس و مقصر خود در سال (2001) با معلومات های فن تکنا لوژیکی ، با نیروهای خاص و بویژه وبا دالر های بی شمار و بی حساب سازمان سیاه « سی آی ای » (رشوه برای جنگ سالاران افغانی) وبا پرتاب بمب های تا بعه شده ای چند کیلوی وبا پیاده کردن تعداد سربازان جنگی شان بروی زمین بالای افغانستان تجاوز نمودند و به باور آنها چنین به نظر می آمد که آن فرمول طرحه شده همیشگی آنها که محصول تصمیمگیری های عجولانه و شتابزدگی آنها بود میتواند نفوذ قابل ملاحظه ای در تجاوز بالای عراق و استقرار نیروهای نظامی غیرمسول محدود از حد معمول (نه در واقع صحبت پیرامون آماده سازی کامل جدی بخاطر اشغال آن کشور) باچنان خوشبینی توانمند وبا وطنپرستی تعصب آمیز که در نزد حامیان طرفدار جنگ و تجاوز ملاحظه میشد وجود داشت که در پیوستن به روند این تجاوز همه شکاکیت ها را رنگ و بوی وطن دوستی میدادند.

سپس همه چیز در عراق با عجله وشتا بزدگی چهره و سیمای کریه وزشت را بخود گرفت ویا چهره بدل کرد اینبار ارتش صدام حسین به سادگی از هم پاشید ؛ نهادهای دولتی تخریب و غارت و به یغما برده شد در عراق سه جمعیت اعم از سنی ها ؛ شیعه ها و کردها بخاطر احراز قدرت دولتی بینهم به جنگ وجدال پرداختند، مهاجمان و کارمندان حامی جنگ و ترور شامل در اداره بوش و محافظه کاران نو امریکایی از این درگیری بین جمعیت های سه گانه عراق استقبال کردند واز ادامه این کشمکش ها بویژه که سنی ها مجدداً قدرت دولتی را در عراق بدست آورند اظهار خوشی نمودند ولی بی خبر که بعداً این درگیری ها به شورش ملی و بعداً به مبارزه اسلامی در برابر غربی ها گام به گام چهره بدل نمود .

نزدیک به یک قرن پیش انگلیسها، بغداد ، بصره و موصل را از سه ولایت مجزای امپراتوری عثمانی بوجود آورده بودند اما حمله و تجاوز سال (2003) بر عراق باعث ویرانی و انفجار گردید که دولت مصنوعی برای اولین بار توسط لاردهای انگلیس و سپس در دست صدام حسین دیکتاتور بی رحم جا گرفت ویا به تصرف او درآمد- که این روند تغییرات و تبدلات تدریجی سیاستمداران امریکایی را وقوع این همه تخریبات و خرابی ها و گسترش و بزرگ شدن و متورم شدن روند تاریخ عراق شگفت زده کرد.

اکثر آنهایکه در واشنگتن اند به اندازه کافی هرگز به ارتباط معمای تغیر الزامی رژیم که در عراق بوقوع پیوسته است معلومات و آگاهی ندارند ؛ واز سوی دیگر موجودیت دموکراسی در عراق حاصل متبارز بودن اکثریت اهل تشیع در دولت مصنوعی میتواند

باشد؛ شیعه ها بعد از آنکه قدرت بیشتر را در دولت بدست گرفتند اقلیت های سنی مذهب را از موقف های قبلی شان در دولت خلع و براندازند یعنی سنی های را که از مدت های طولانی مجهز به سلاح و نیروی دولتی بوده و با امورات دولتی و قدرت نمایی عادت کرده بودند وقتی که آنها موقف های قبلی خود را در اثر فضا راهل تشیع از دست دادند تمایل آنها به اسلام و اسلام گرایی بیشتر شد و هنگام که جامعه عراق از هم پاشید تمایل اهل سنن عراق به اسلام و اسلام گرایی افراطی بیشتر و گسترده تر شد. بخاطر باید باشد و آن اینکه وقتی یک جامعه و یا یک کشور از نظر بافت خود از هم بپاشد و یا متلاشی شود چهره های اشخاص بد و مضر که از قبل پنهان و پوشیده بود آشکار میشود چنانچه شاعری بنام **ویلیم بولتر ایست (Wilham Bulter Yeast)** در این مورد چنین گفته است: چیزهایی که از بافت اصلی خود جدا شود و یا سقوط نماید یعنی از تحت تاثیر نظم بافت اصلی خود فاصله گیرد آنوقت است که مرکز توان خود را از دست میدهد که آن پارچه جدا شده را دوباره بسوی خود جلب و در تحت تاثیر خود قرار دهد با در نظر داشت همین اصل میتوان گفت که هرج و مرج نظم جهان را مختل می سازد و یا جهان را متلاشی میسازد و آن اینکه بهترین ها محکوم میگردند در حالیکه بدترین ها از شدت نیرومند شدن مغرور و احساساتی میگردند و به نظریات دیگر ها وقع نمیگذارند.

بخاطر باید داشت که تهاجم مستقیم بالای اسامه بن لادن چنان نقشی بازی کرد که او را واداشت تا دامنه ای داستان مخالفت خود را زیر نام «جنگ امریکا علیه اسلام» گسترش دهد و برای خود پیروان زیادی بدست آورد و اما امریکا نیز در این روند به اقداماتی تسریع کننده ای دست زد که بی ثباتی را در همسایگان عراق بوجود آورد و زمینه افراط گرایی اسلامی را در سوریه و در جا های دیگر مساعد ساخت.

کار و زحمات شبانه روزی شدید و روز افزون جنرال **دیوید پترئوس** را میتوان شاهکارترین و شاید هم بزرگترین اسطوره در تاریخ نامید از اینکه او با برداشتن گام های سنجیده و حساب شده ای خود توانست که تشنج و خشونت ها را بعد از سال (2007) تا حدی کاهش دهد و آن هم عمدتاً به دلیل پرداخت توجه اش به قبایل سنی کردهای عراق که از نظر همگان بدور مانده بودند و آن هم نه بخاطر افزایش حد متوسط افزایش حضور سربازان ایالات متحده امریکا حسب دستور واشنگتن. در آن زمان شیعه ها جنگ کاملاً عیار فرقه ای را در بغداد دامن زده بودند و در بغداد بین شیعه ها و سنی ها بر سر تفکیک جای اقامت و سکونت مخالفت ها شدید تر شده بود و از سوی هم در اندازه ای ظرفیت قتل عام تا حدی طور گزری کاهش بعمل آمده بود.

قابل تذکر است که بعد از افزایش «آرامی و خاموشی» حداقل که این خود بیش از یک مکث تا کنتیکی در یک جنگ فرقه ای بخاطر کمایی کردن زمان در منطقه چیزی دیگری نبود که تا مدتی ادامه یافت و نهایتاً فراموش کرد که هیچ یک مشکل اساسی

در عراق بعد از سقوط صدام حسین بشمول امر مهم غیرممکن ادغام اقلیت های سنی و کردها در یک انسجام کاملاً ملی حل و فصل نگردد و بلکه در عوض واشنگتن توجه خود را به بیشتر قدرت مند شدن فرقه اهل تشیع و در راس آن به نخست وزیر نورالمالکی معطوف نمود و او را دست باز و آزاد داد که اراکین دولت و نیروهای امنیت داخلی ملی را تحت کنترل عام و تمام خود داشته باشد - نورالمالکی سازمان القاعده (قبل از تهاجم بر عراق القاعده وجود نداشت) را در عراق نتوانست مهار و ریشه کن سازد - رهبران القاعده بیشتر در محاسبات ارتش ایالات متحده امریکا افراطی گردیدند و در انتظار زمان و فرصت به نفع خود و به وفاداری اهل سنت روزشماری میکردند . خوشبختی با خروج نیروهای نظامی امریکا از عراق نصیب القاعده شد ، نورالمالکی به سرعت در اثر تظاهرات مسالمت آمیز سنی ها سرکوب و منقرض شد چونکه او حتی معاون سنی مذهب خود را بصورت غیابی تحت سوال و در هیجان ترین شرایط به مرگ محکوم نموده بود - نادانی نورالمالکی یک نعمت غیر مترقبه برای القاعده محک زد یعنی نادانی و ناهمپی نورالمالکی نعمت غیر مترقبه برای هرچه نیرومند شدن القاعده شد .

اسلام گرایان افراطی از جمله القاعده از رویداد های سوریه نفع و سودمندی بیشتری بدست آوردند و دیگر این سازمان ؛ اعتراض اکثریت سنی مذهب ها را بخاطر سرکوب و حشیانه بشر الاسد مستبد که بدان نیاز شد و داشت بدست آورد در غیر آن البته که این ممکن بود که در عراق شورش بوجود نیاید و یا اگر بالای عراق تجاوز صورت نمیگرفت بی ثباتی در کل منطقه بملاحظه نمیرسید .

در سال «2014» رهبران سابق القاعده برخی از طرفداران ناراضی و معزول شده ای از حامیان صدام حسین را به حیث نیروهای تازه دم در سازمان خود جذب نمودند که با این عمل خود توان آنرا دریا فتند که بعضی از ولایات عراق از جمله «موصل» را به تصرف خود در می آورند و منسوبین ارتش عراق را از موصل مجبور به فرار مینمایند و آنها بعداً خلافت عراق و سوریه را در شهر موصل اعلام میکنند و اکثریت از سنی های عراق بطور طبعی به دولت جدید التاسیس عراق و سوریه (ISIS) رو می آورند و از آن دولت حمایت بیدریغ خود را اعلان می کنند و در حفظ این دولت اظهار آمادگی مینمایند .

انجام ماموریت «سازمان ملل متحد» : مشکل به نظر می آید که در این

روزها در اشاره به حمله و تجاوز سال (2003) ایالات متحده امریکا بالای عراق «تحت نام مستعار عملیات آزادی عراق» بحث و صحبت آزاد نمود ؛ چونکه عطا نمودن و یا آوردن آزادی به آن کشور به فاصله ها دور و بعید بود حالانکه در آن کشور تخم هرج و مرج پاشیده شده بود . سرنگونی رژیم وحشی صفت صدام حسین باعث پاره شدن

وریزمریز شدن عمارت از یک سیستم منطقه ای شد که نزدیک به یک قرن پا برجا بود اما سهوا و خطا و عدم توجه مد برانه ای ارتش ایالات متحده امریکا به نظم کهن این کشور و حتی این منطقه آتش زد و آنرا به مشت خاکستر مبدل ساخت که تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد.

اکنون معلوم شد که بدون عطف توجه به تلاش های بزرگترین ارتش عراق در جهان که از آن نظم کهن دفاع میکرد دیگر هیچ راه حل خارجی که بتواند مشکل موجود عراق را حل و فصل نماید به عراق آورده نشده و یا بچشم نمیخورد، و حتی که به ندرت هم دیده نمیشود متاسفانه که عده کمی از مردم به پذیرش این حقیقت تن در میدهند و یا این واقعیت را می پذیرند. کنون چنین فکر میشود که این **وتراشیل (Achilles Heel)** قرن بیست و یک امریکا میباشد؛ خوش بینی بی جا در مورد اثربخشی توان و قدرت ایالات متحده امریکا در این سال ممکن است تحت عنوان «ما» باید برای انجام کاری، نیروهای نظامی بیشتر داشته باشیم که شاید به نظر حلقهات جنگ طلب امریکا یگانه گزینه خواهد بود که در اینجا اینچنین خوبتر خلاصه میشود آیا این گزینه کا رای خواهد بود؟ آیا کسی بشمول امریکا در امن خواهد ماند؟ صرف چند تنی که در قدرت اند حتی بخود زحمت نمیدهند که در این مورد سوالی را طرح نمایند اما داده ها و اطلاعات در اینجا و یا در این مورد از این قرار است: وزارت امور خارجه امریکا فقط «348» واقعه حملات تروریستی را در سراسر جهان طی سال «2001» در مقایسه با «11774» حملات تروریستی در سال «2015» گزارش داده است که این ارقام درست و فلت نشده میباشد در این راستا ایالات متحده امریکا در بهترین حالت در مدت (15) سال جنگ علیه تروریزم موفق نشد که تروریزم را ریشه کن سازد و یا بطور قابل ملاحظه تروریزم بین المللی را کاهش دهد و از سوی دیگر در بدترین حالت به تاسی از اقدامات که امریکا به مقابل تروریزم انجام داده است به اوضاع بد چنان کمک نموده است که مسایل به ارتباط تروریزم (30) مرتبه از بد بدتر شده است.

سوگند هیپو کرات را بخاطر آوردید «در قدم نخست نه هیچ آسیبی» و اعلام هدف **اسامه بن لادن** در رخداد (9/11) را به یاد آوردید و آنهم بمنظور انجام ماموریت بخاطر جلب نیروهای متعارف امریکا به مبارزات و تبلیغات فرسایشی در قلب شرق میانه.

در جهان امروزی «حقایق جاگزین شده» این واقعیت را بصورت قابل ملاحظه ثابت ساخته است که هستند کسانی که از بسا ارقام و اطلاعات واقعی و داده های ازمایش شده اغماض و چشم پوشی مینمایند مثلاً اجتناب و خودداری از طرح و به میان کشیدن پرسشهای خاردار و ناراحت کننده؛ چنانچه رویدادهای اخیر و گفتگوهای سیاسی معاصر نشان میدهد که حتی نخبگان سیاسی این کشور اکنون مقیم و مسکون در یک محل و در یک محیط از جمله در شرق میانه بزرگ از گفتن واقعیت های موجود آن محیط اغماض

می نمایند و سخن به لب نمی آورند.

آیا از این بیش می‌تواند صریح و واضح باشد که مقامات مسول واشنگتن بطور منظم و بارها بارها از عملکردهای گذشته ای خود درس نا درست نگرفته باشند بخصوص زمانیکه به یک حقیقت سخت مواجه شده اند و آن را نادیده نگرفته باشند مثلاً تا همین اکنون مداخلات ایالات متحده امریکا در شرق میانه هیچ پرابلم را حل و فصل نکرده است ولی با وجود این حقیقت موثق با زهم این ایالات متحده امریکا است که این حقیقت موثق را نمی پذیرد و با پوشیدن ماسک دگم بر چهره خود خویشتن را در «انزوا» قرار میدهد و از واقعیت ها چشم پوشی میکند .

همانطور که رهبران نظامی امریکا یعنی آنها یک سر بازان و نیروهای نظامی شان اغشته در عرق و خون در میدان های نبرد قربانی میدادند و یا به هلاکت میرسیدند این رهبران نظامی تلاش بخرچ میدادند که در اعتراف به شکست خود عمل افسران ارشد را طوری افاده می نمودند که آنها با در نظر داشت مصروفیت شان در کامگاری عملیات های موثر و تاثیر بخش را بکار نمی بردند و در روند عملیات ها مرتکب اشتباه و خطامی شدند یعنی که این رهبران نظامی شکست خود را مرتبط به اشتباه و خطا های افسران ارشد میدانستند همان سان که ائتشتین در یک نظریه مشهور خود چنین افده نموده است :
احمق ها و بیما ران روانی در حال انجام همان چیزی تکرار در تکرار به انتظار بدست آوردن نتیجه متقاوت آن چیزی میباشند .

یک استراتیژی محتاطانه نیاز به تمایز بین انجام دادن کارهای بیشتر و بسر رساندن کارهای خوبتر دارد ، نگاه واقع بینانه گذشته امریکا در شرق میانه بزرگ با یک چشم انداز آگاهانه در نقش جهانی خود دو نتیجه نا رضایت بخش و اما حیاتی را نشان میدهد .
نخست : گرفتن درس نادرست و همکاری به مفروضات جمعی ناحق و غیر مشروع و ایجاد یا خلق نمودن یک محیط آشفته و ملوث کنونی که یک دستاورد از آن زمان گذشته ای طولانی است که ملوث بودن این محیط خلق شده با برگزاری ارزیابی مجدد تاریخ اخیر و به چالش کشیدن همچو مفروضات طولانی درک شد .

دو : سیاستمداران نالایق در مقامات بلند بالای قدرت امریکا میخواهند که خواسته های خود را از طریق نیروهای نظامی خویش بمردم خارجی و به فرهنگ آنها شکل و شمایل خاصی دهند که همچو تلاش های آنها نیز کدام دستاوردی نداشت است چونکه مردم خارجی و محلی این خواسته های را رد نموده و از احتمال یا از وقوع طبعی این حوادث خود را کنار کشیده اند و به خواسته های این مقامات امریکایی تن در نداده اند .

پس حالا که چه؟ این باید واضح باشد (اما احتمالاً نه به کرسی نشینان واشنگتن) که برای ایالات متحده امریکا آن زمان کاملاً بخوبی سپری شده است که این مقامات با قدرت واشنگتن به واکنش نظامی بتوانند بحران موجود را به شکل از اشکال در تحت کنترل خود آورند ؛ لذا برای این سیاستمداران لازم میباشد که محدودیت های موجود واقعی

پیش روی خود را بپذیرند که آنها دیگر این توانایی را ندارند که بخاطر تحقق خواسته های خود به جهان شکل و شما یل طبق دلخواه خود بدهند .

چند دهه گذشته عراق و سوریه را بخاطر اورید؛ در سال (1990) سیاستمداران و اشنگتن علیه صدام حسین ورژیم او در عراق تعزیرات اقتصاد وضع نمودند که این سیاستمداران با این تحریم اقتصادی در عراق فاجعه افریدن ، فاجعه ای که نیم میلیون طفل عراقی زندگی خود را از دست داند و به ابدیت پیوستند و بعد از آن به ترویج دموکراسی خود به تهاجم دست زدند که پیامد این تهاجم باز هم همراه با فاجعه بود که در حدود (4500) سرباز امریکایی پرود حیات گفتند و کشته شدند و در حدود چند تریلیون دالر در جنگ وجد ال بیهوده مصرف شد و بیش از (200000) عراقی جان های شریں خود را از دست دادند و بیش از میلیون ها انسان عراقی از خانه و کاشانه خود بی جا ویا راه سفر به دیار بیگانگان را در پیش گرفتند .

ایالات متحده امریکا در واکنش به سوریه تنها به دخالت در امور داخلی در این کشور با وجودیکه تا همین اکنون در حدود (300000) سوریایی محکوم بمرگ شده اند و بیش از هفت میلیون سوری ها آواره شده اند خویشتن را محدود نه ساخته بلکه هنوز که هنوز است آتش انتقام در تنور و اشنگتن سرد نشده است .

بنا بر این صحبت های سخت و اقدامات شدید نظامی در این هنگام و زمان در هاله و در دورا دور اداره دونالد ترومپ با خاموشی علیه دولت اسلامی افراطی عراق و سوریه (ISIS) در چرخش میباشد .

مطلب قابل تذکره که باید در نظر گرفت اینست که اگر ایالات متحده امریکا در مبارزه علیه دولت اسلامی افراطی عراق و سوریه با عقب گرد خویش با نیروهای شورشی کرد ویا با شورشی های سوریه علیه (داعش) در مرکز «رقه» متحد و یکجا شود و خلافت «داعشی ها» را نیز نابود سازد چه اتفاقی رخ خواهد داد - در اینجا آنچه را که باید مطرح نظر گرفت اینست که ایدیولوژی داعشی ها از بین نخواهد رفت و بسیاری از جنگجویان آنها مجدداً با هم یکجا به شورش دست خواهند زد و بدون توقف به ترور در تحت نام دولت اسلامی افراطی سوریه و عراق ادامه خواهند داد و در این میان هیچ یک از این مشکلات را دولت کنونی مصنوعی ؛ دولتی که در پرتگاه سقوط به تعقیب تقسیم گروپ های قومی - مذهبی و با داشتن احساسات ناسونالیزم ضد غرب قرار دارد حل و فصل نخواهد کرد ؛ معهدا با در نظر داشت این همه تذکرات فوق سوال در اینجا چنین است ؟ که اگر کمک امریکایی ها (حد اقل در یک مفهوم نظامی) کای نه افتد وضع چسان خواهد شد؟

باید اذعان نمود که اصلاح اصول ویا روش ایکه واقعی باشد بدون حد اقل یک تمایل به تجدید نظر ویا بدون در چهار چوب گذاشتن مجدد تجارب تاریخی اخیر ما اغلباً

بدون شک غیرممکن می‌باشد؛ بهر صورت اگر انتخابات ریاست جمهوری سال «2016» ایالات متحده آمریکا هر نشانه و یا علامه‌ای را نشان داد و یا بجا گذاشت موضوع قابل ملاحظه‌ای می‌تواند باشد - ولی از سوی دیگر اداره دونالد ترومپ با شیوه‌ها بجا سازی روسای امنیت ملی در مقامات بلند بالای دولت آمریکا «آنهایکه در جنگ بسیار جنگیده‌اند» مفهوم و معنی تغییر را ارایه نمی‌کند و یا به معنی تغییر در روش و برخورد نیست بلکه یک چشم انداز و یا ادامه سیاست‌های موجود است که ما را به این لحظه‌ای از زمان رسانده است آنچنانیکه دونالد ترومپ وعده‌های میان‌تهی و پوچ مثل شعار «تاسیس و یا ایجاد امریکای با زهم بزرگ» اسطورهای عصر سحر و جادو که هرگز اتفاق نخواهد افتاد و یا اینکه پیوسته به آن در این راستا هیلاری کلنتون با لفاظی‌های قابل ملاحظه شعارهای کهنه از مود رفته را در مورد آمریکا تحت نام یک «ملت ضروری» زمزمه و یا بالا می‌کشد.

در عصر دونالد ترومپ نه این دو حزب عمده آمریکا قادر به گریز و فرار از شرح تعهد مشترکشان بجای توضیح حقایق گذشته در شرق میانه بزرگ گردیدند بلکه هر دو طرف بطرز مرموز و پوشیده در اعتماد به نفس در پاسخ به مشکلات توسط سیاست خارجی پریشان حال کنونی خود توأم با دروغ در نسخه از افسانه‌های گذشته باقی ماندند معهذرا آیا بهشت سال (1950) خیالی و میان‌تهی دونالد ترومپ و یا لحظه‌ای تک قطبی

«آمریکا در دوران جنگ سرد به توجه به میزان قدرت و شرایط بین‌المللی‌اش از وضعیت خود در نظام جهانی رضایت داشت، چرا که آمریکا در آن وقت توانایی هژمون شدن را نداشت و تأمین منافع‌اش را تنها در صورتی ممکن می‌دید که موازنه‌ی قوا وجود داشته باشد. از این رو تنها دغدغه اصلی آمریکا مهار کردن شوروی و عدم اجازه بسط شوروی و ایدئولوژی‌اش در جهان بود. به همین دلیل بود که آمریکا در دوران جنگ سرد با وجود داشتن داعیه‌ی حقوق بشر و دموکراسی از کشورهای دیکتاتوری که ایدئولوژی مخالف شوروی داشتند حمایت می‌کرد. به عنوان مثال علیه دولت ملی دکتر مصدق کودتا به راه می‌انداخت تا مبادا با ایجاد جامعه‌ای باز در ایران فرصتی برای بسط کمونیسم بوجود آید. آمریکا در دوران جنگ سرد هدفی برای ایجاد یک دنیای جدید نداشت، بلکه تمرکز خود را بر جلوگیری از ایجاد دنیایی متفاوت که شوروی در پی آن بود قرار داد. از سوی دیگر هم بخشی وسیعی از سرمایه‌های ملی آمریکا معطوف به نوآوری‌های تکنولوژیک و تقویت زیر بنای اقتصادی و بدعت‌گذاری‌های سازمانی بود و به همین دلایل مجال مناسبی نبود که آمریکا اقدام به ایجاد دنیایی مطلوب خود بکند و تنها در پی جلوگیری از اشاعه‌ی دنیای کمونیسم بود. بعد از فروپاشی شوروی در آغاز دهه 1990 معادلات نظام بین‌المللی بکلی به هم ریخت. تمرکز قدرت بی‌سابقه در دست ایالات متحده آمریکا ساخت بندی جدیدی از قدرت را در جهان ارائه داد که در تاریخ روابط بین‌الملل بی‌نظیر بود. آمریکا در موقعیتی قرار گرفت که هیچ قدرت دیگر توانایی مقابله و رقابت را با آن نداشت و در بهترین حالت متصور، دیگر قدرت‌ها تنها می‌توانستند هزینه رسیدن آمریکا به مطلوب‌اتش را افزایش دهند. از بعد از پایان یافت جنگ سرد تغییر عظیمی در نگرش نخبگان آمریکایی بوجود آمد که دلیل عمده‌ی این تغییر تحولات بوجود آمده در صحنه‌ی نظام بین‌الملل بود که عنوان شد. در بحبوحه جنگ سرد و ایجاد نظام دو قطبی، هدف اولیه آمریکا کسب قدرت بود و قدرت خود هدفی غایی بود، اما با متحول شدن مناسبات نظام بین‌الملل و رسیدن آمریکا به **لحظه تک قطبی**، قدرت دیگر هدفی غایی نبود، بلکه ابزاری شد برای رسیدن به اهداف دیگر. توضیح اصطلاح لحظه تک قطبی توسط این قلم از سایت «ها»

زودگذر اواسط سال (1990) هیلاری کلنتون بملاحظه خواهد رسید .

بلکه این دو عصر از سالیان قبل به اینطرف از بین رفته و یا کهنه شده است ولی

اگر با آنهم وجود داشته باشد ناگذیراً ما نیاز به تفکر جدید در مورد نسخه نظامی از طریق سیاست خارجی خود داریم و محضاً شاید نیاز قوی و فوری باشد چونکه در طول سالهای قبلی پیرامون آن کمتر کار صورت گرفته است - اساطیر میهنی قطعاً احساس خوب است ولی دسترسی به آن کم و کمتر است اما توصیه من در این مورد چنین است: که در حالت پریشانی باید جرات و شجاعت داشت.

زیادداشت: تذکرات مندرج این مقاله از مسولیت نویسنده این مقاله میباشند که از نظر دولت رسمیت ندارد و این نظریات و گفته ها انعکاس سیاست فرمانده استاد کل - وزرات دفاع و یا خود دولت ایالات متحده امریکا نمیباشند {

----- **با تقدیم سلام «01-03-2017»**